«جام‌جم» به‌مناسبت «روز تکریم مادران و همسران شهدا» روایتگر قصه مادران شهدای اورژانس کشور است

مادران شهدای سپیدپوش



نرگس خانعلی‌زاده
گروه جامعه

آخرین دیدار و آخرین مکالمه‌شان را خوب به خاطر دارند؛ اما چه کسی فکرش را می‌کرد که این آخرین ارتباط مادر و پسر باشد؟ در سالروز وفات حضرت ام‌البنین(س) و «روز تکریم مادران شهدا»، پای صحبت مادران شهدای اورژانس نشسته‌ایم؛ مادرانی که فرزندان‌شان در لحظه‌های اضطرار و خطر، برای نجات جان دیگران پیشقدم شدند و جان خود را از دست دادند. اورژانس کشور در جنگ تحمیلی رمضان سه شهید تقدیم کرده است. این گزارش، روایت مادران دو نفر از این سه شهید است؛ مادرانی که از آخرین دیدارها، خبر شهادت فرزندان‌شان و زندگی‌ای می‌گویند که پس از آن روزها، رنگ دیگری گرفته و با دلتنگی گره خورده است.

شهید سجاد چرخنده



لوح تقدیرهایش هنوز دست‌نخورده، کنار کمد جا خوش کرده‌اند؛ لوح تقدیرهایی که هرکدام‌شان یادآور یک حادثه و پشت‌بند آن، یک نجات است. احتمالا یک‌بار نجات کارکنان یک ساختمان نیمه‌کاره از زیر آوار و بار دیگر رسیدگی به مصدومان یک حادثه تصادف در دل جاده‌های شیراز. اما آخرین لوح تقدیر او برای زیباشهر است؛ برای آن روزی که با صدای اولین انفجار، خودش را به آنجا برای نجات مصدومان و رساند، اما تنها اصابت یک موشک دیگر بود که می‌توانست او را از مسئولیتش بازدارد؛ حالا او شهید سجاد چرخنده است؛ یکی از دو شهید مرکز فوریت‌های اورژانس شهر شیراز در جنگ رمضان. همان روزهای کودکی که فیلم‌های امداد و نجات را می‌دید و چشم‌هایش می‌درخشید، معلوم بود که سجاد قرار است چه مسئولیت بزرگی در زندگی‌اش بر عهده داشته باشد؛ مسئولیتی به عظمت نجات جان آدم‌ها! حتی اگر به قیمت جان خودش تمام شود! خانم لیلا نظری، مادر سجاد برای‌مان روایت می‌کند که او حتی وقتی در شیفت نبود، اگر می‌شنید کسی در خطر است، دریغ نمی‌کرد و خودش را می‌رساند: «یک‌بار نیمه‌شب، هنگام بازگشت از مهمانی، در میانه راه با صحنه تصادفی شدید روبه‌رو شدیم. همه ماشین‌ها از کنار این اتفاق عبور می‌کردند اما سجاد نتوانست این کار را بکند. کنار کشید، ماشین را پارک کرد و سراغ مصدومان رفت. هنوز آمبولانس اورژانس نرسیده بود، اما سجاد با انجام کمک‌های اولیه مانع شد خون وارد حلق و گلوی یکی از مصدومان شود و به این ترتیب، جانش را نجات داد.»

پسر محبوب من...

مادر است دیگر؛ جز خوبی و مهر و محبت، هیچ چیزی از سجاد به یادش نمانده است: «هر روز به من زنگ می‌زد؛ در حد سلام و احوالپرسی، ولی حتما این کار را می‌کرد. هیچ‌وقت کلام زشت و ناراحت‌کننده‌ای از دهانش خارج نمی‌شد. این را دوستانش هم تایید می‌کنند که این روزها سری به ما می‌زنند و برای‌مان می‌گویند که ما خیلی چیزها از سجاد یاد گرفته‌ایم.» دلش می‌خواهد تا صبح از خوبی‌های پسرش بگوید؛ پسری که مادرش از او راضی است؛ خیلی راضی است....

تک‌پسر خانواده، نه‌فقط به‌دلیل جایگاه ویژه‌اش، بلکه با رفتار و منش خود نیز در دل اعضای خانواده جا باز کرده بود. این را می‌شد از توجهش به پدر و مادر فهمید؛ حتی وقتی برای یک ساعت به خانه آنها سر می‌زد، کمک به مادرش را فراموش نمی‌کرد: «هم به من و هم به همسرش بسیار کمک می‌کرد؛ امکان نداشت سری به من بزند و دستی به سر و روی خانه نکشد، جارویی نزند و کمکی که از دستش برمی‌آید انجام ندهد.» حضور سجاد، همه‌چیز را برای مادر آسان‌تر کرده بود؛ اما حالا زندگی بدون صدای سجاد، خیلی سخت شده است.

آخرین ماموریت

ساعت ۹ شب بود که تلفن زنگ می‌خورد؛ صدای آن طرف خط، می‌لرزد، اضطراب دارد اما از شهادت سجاد چیزی نمی‌گوید؛ همه‌چیز را در حد شکستن شیشه و آسیب‌دیدن دست سجاد محدود می‌کند: «فردای آن روز قرار بود به دیدن سجاد برویم. فکر می‌کردم قرار است او را در بخش بیمارستان ببینیم، اما نمی‌دانستم دیگر روی ماهش را نخواهم دید.»

موشک اول که به زیباشهر می‌خورد، سجاد و همکارش راهی منطقه می‌شوند. در حال امداد و نجات بودند که موشک دوم زده می‌شود و موج انفجار به قدری سهمگین بود که سجاد هم تحت تاثیر انفجار، پیکرش هدف قرار می‌گیرد و به شهادت می‌رسد.

اما روزهای آخر زندگی سجاد چرخنده، انگار همه چیز داشت به سمت یک سرنوشت بزرگ و متفاوت حرکت می‌کرد. از هشدارهای خواهر سجاد که خواهرانه به او گفته بود این روزها خطرناک است؛ اگر می‌توانی حجم کارت را کم کن و کمتر به ماموریت برو، تا پاسخ قاطعی که از طرف سجاد گرفته بود: «اتفاقا اوج کار من همین روزهاست؛ این روزهاست که مردم به ما احتیاج دارند.» خداحافظی سجاد با دخترش هم یکی دیگر از همان نشانه‌هایی بود که شاید کمتر کسی در آن لحظه جدی گرفته بود: «همسرش برای‌مان تعریف کرده است که وقت خداحافظی با دختر هفت‌ساله‌اش، به او گفته بود که من شاید دیگر برنگردم!» و او بعد از این خداحافظی، به ماموریت رفت؛ ماموریتی که پذیرفته بود به جای همکاری برود که آن روز به‌دلیل مشکلی نمی‌توانست سر شیفتش حاضر شود: «در اوج روزهای جنگ که همه چیز خطرناک است، سجاد حتی پذیرفته بود که جای همکار دیگرش به ماموریت برود؛ همان ماموریت در منطقه زیباشهر شیراز که رفت و تا به امروز دیگر او را ندیدیم.» نمی‌تواند کلمات را درست ادا کند، جمله‌اش را به پایان نمی‌رساند و بغضش می‌شکند. صدای اشک‌آلود توام با لهجه شیرازی مادر سجاد از پشت تلفن، قلب هرکسی را به درد می‌آورد. وقتی از دلتنگی‌هایش در این چند ماه می‌گوید؛ از این‌که نمی‌داند یک‌دانه پسرش الان کجاست؛ چه کار می‌کند؟ حالش چطور است؟ مگر می‌شود مادر از حال فرزندش بی‌خبر باشد؟ اما در میان این همه سوگ، چیزی هست که به خانواده‌اش آرامش می‌دهد. مادر می‌گوید روز عرفه، درحالی‌که با بی‌قراری از دوری سجاد، در گلزار شهدای شهر نشسته بود، یکی از دوستان‌شان تماس می‌گیرد و از خادمی در حرم امام‌رضا(ع) می‌گوید که همان لحظه، روی شانه او زده، یک بسته تبرکی به او داده و گفته این را بدهید به مادر شهید: «همان یک نشانه کافی بود که خیالم آرام شود سجاد در جای بسیار خوبی است. آنجا، نزد امام‌رضا(ع)، آرام است.»



شهید علی عبدالهی



من؟ من دو پسر و یک دختر داشتم؛ داشتم که نه! دارم. علی همیشه پسرم هست....

تلفن را که جواب می‌دهد، هنوز نمی‌داند قرار است از علی حرف بزنند؛ اما غم صدایش، پیش از بردن نام پسرش، خودش را نشان می‌دهد؛ غمی آرام و سنگین که انگار از روز شهادت علی، بخشی از توان او را با خود برده است. وقتی از شهید علی عبدالهی می‌پرسم، می‌گوید: «تا جایی که توان داشته باشم، برای‌تان می‌گویم.» از پسری که از همان روزهای نوجوانی و جوانی، مسیرش را با کار و تلاش شروع کرد و تا آخرین روز، در حرکت ماند: «پسر خیلی فعالی بود؛ آن‌قدر که به محض تمام شدن دوره دبیرستانش، کار و فعالیت را شروع کرد؛ می‌گفت می‌خواهم دستم در جیب خودم باشد؛ نمی‌خواهم باری روی دوش شما بگذارم.» علی بعد از دیپلم در کنکور شرکت کرده بود که خاله‌اش، به‌عنوان یکی از نیروهای اورژانس، مسیر تازه‌ای پیش روی او گذاشت. پیشنهاد داد وارد اورژانس شود. علی پذیرفت؛ اما کار برایش به معنای کنار گذاشتن درس نبود. تمام روزها و شب‌ها، میان اورژانس و دانشگاه و فعالیت‌های دیگر، در رفت‌وآمد بود. مادرش می‌گوید یک لحظه آرام و قرار نداشت؛ هم درس می‌خواند، هم فعالیت‌های درمانی در اورژانس تهران را پیش می‌برد و هم مشغول شغل آزاد بود. انگار برای شهید علی عبدالهی، کار فقط راهی برای درآمد نبود؛ راهی بود برای این‌که سهم خودش را از زندگی خانواده بردارد.

کمک کردن فقط شغلش نبود!

۲۰ سال از عمر علی در اورژانس تهران گذشت؛ ۲۰ سالی که برای مادر، با تصویری از پسری گره خورده است که نشستن را بلد نبود: «انگار این روح به بدنش اضافه بود. هیچ‌وقت نمی‌نشست. می‌گفتم علی، مادر، بنشین ببینمت؛ کمی استراحت کن ولی قرار نداشت؛ همیشه مشغول کار یا خدمتی به خانواده و دوستانش بود.» انگار همیشه کاری برای انجام‌دادن داشت، همیشه کسی بود که باید به او کمک می‌کرد، همیشه مسئولیتی روی زمین مانده بود که تنها از عهده علی برمی‌آمد.»

به هیچ‌کس نه نمی‌گفت! این واضح‌ترین دلیلی است که مادرش او را لایق خدمت در اورژانس و رسیدگی به بیماران می‌دانست. می‌گوید کمک کردن برای علی فقط یک عنوان شغلی نبود. هر وقت کسی با او تماس می‌گرفت و از مشکلی می‌گفت، خودش را کنار نمی‌کشید؛ راهنمایی می‌کرد، می‌رفت و اگر کاری از دستش برمی‌آمد، حتما انجام می‌داد: «هرکسی وقت و بی‌وقت زنگ می‌زد که اتفاقی افتاده و به کمکت احتیاج داریم، همان موقع راه می‌افتاد. دریغ نمی‌کرد. هرچه از دستش برمی‌آمد، انجام می‌داد.»

سومین روز از دومین جنگ

«گفتم مادر دوباره جنگ شده؛ کجایی؟ مراقب خودت باش!» علی می‌گوید نگران نباش. پایگاه‌مان را منتقل کرده‌اند و خطری تهدیدم نمی‌کند. انگار علی تلاش کرده بود نگرانی مادر را کم کند؛ همان‌طور که احتمالا بارها و در طول این سال‌های کارش، نه‌فقط مادرش را که اضطراب و نگرانی خیلی از آدم‌های دیگر را کم کرده بود. آخرین گفت‌وگوی‌شان، وقت افطار دوازدهم اسفند بود. مادر به او زنگ زد و دوباره از حمله‌ها گفت: «گفتم علی‌جان، مادر، خیلی دارند می‌زنند، مراقب خودت باش.» مادر هنوز نمی‌دانست این آخرین بار است که صدای پسرش را می‌شنود. بعد از آن تماس تلفنی، شهرک استقلال تهران هدف حمله قرار می‌گیرد؛ جایی که علی عبدالهی و همکارانش مشغول خدمت‌رسانی بودند و تنها کسی که در آن جمع به شهادت می‌رسد، علی بوده است. کسی که تا دقایق پایانی در حال خدمت بود. همان‌طور که تمام سال‌های کاری‌اش را این‌طور گذرانده بود؛ در رفت‌وآمد، در پاسخ به یک نیاز، در تلاش برای رسیدن به کسی که به کمک احتیاج داشت.

حالا مادر مانده است و جای خالی علی؛ جای خالی پسری که از کودکی تا بزرگسالی همیشه در حرکت بود، کار می‌کرد، درس می‌خواند، می‌ساخت و هر وقت کسی به کمک نیاز داشت، خودش را می‌رساند.



طراح: بیژن گورانی

جدول ۷۳۹۳

جدول عادی

افقی: ۱) عرض ـ قوس ـ دیده شده ۲) از محبوب‌ترین غذاهای ایرانی ـ اراده ۳) بزدل ـ لاشخور ـ مربوط به ادبیات ۴) غیر از ـ تخم ماهی ـ آلبومی با آواز علیرضا افتخاری ۵) عشوه‌گر ـ بعضی ـ معدن ۶) بهره وام ـ هرگوشه زمین فوتبال ـ تابندگی ۷) سیاهرگ ـ تاریک و روشن بودن هوا را گویند ـ گریز حیوان ۸) مورد تنفر ـ پشت سر ـ تغییر متناوب ۹) بله روسی ـ آباد کردن ـ عارفان ۱۰) تازه‌کار ـ روشن و تابناک ـ پایتخت اکراین ۱۱) دریاچه دیدنی لرستان ـ واحدی نظامی ـ ساییده ۱۲) یار دیرینه پرورش ـ ملاطی از آب و خاک و آهک ـ سیلی ۱۳) مأمور نظم و قانون ـ کنجد کوبیده ـ از غذاهای محلی شمال خراسان ۱۴) تعجب زنانه ـ به آدم باتجربه و سرد و گرم چشیده گفته می‌شود ۱۵) شکستنش افتخار است ـ دالان ورودی خانه‌های قدیمی ـ فرماندهان ارتش.

عمودی: ۱) خودنمایی بی‌جا ـ بالا و پایین رفتن آب دریا ـ نوعی پارچه توری ۲) واحد سنجش فرکانس ـ دستور کار ـ ماده آرایشی ناخن ۳) پراکندن ـ شهری در عربستان ـ در بیان علت به کار می‌رود ۴) تکیه روی یک حرف در زبان‌شناسی ـ اوقات خوش آن بود که با اوگذشت ـ ظروف مسی می‌سازد ۵) لباس ـ رسانه شنیداری ـ رفوزه ۶) بزکوهی ـ کبیر ـ نوعی دوخت در خیاطی ۷) کسی که برای خود وکیل معین کند ـ امپراطور دیوانه روم باستان ـ نوشیدنی‌ها ۸) سحاب ـ ترجمه ـ سنگ آذری ۹) صدمه دیده ـ اتاق ریلی ـ آوازه ۱۰) خدمتکار ـ پیامبری که عزیز مصر شد ـ حرف ندا ۱۱) تلخ ـ دلداده فرهاد ـ به‌طور معمول و مکرر ۱۲) برادر رستم در شاهنامه ـ فروتنی ـ صاحب کتاب لغت نامه ۱۳) جالب توجه ـ از هفت سین نوروزی ـ نصف ۱۴) عطا و بخشش ـ باشکوه و مجلل ـ رهبر حزب ۱۵) طلوع کردن ـ ناهمخوانی ـ بله شیرازی.

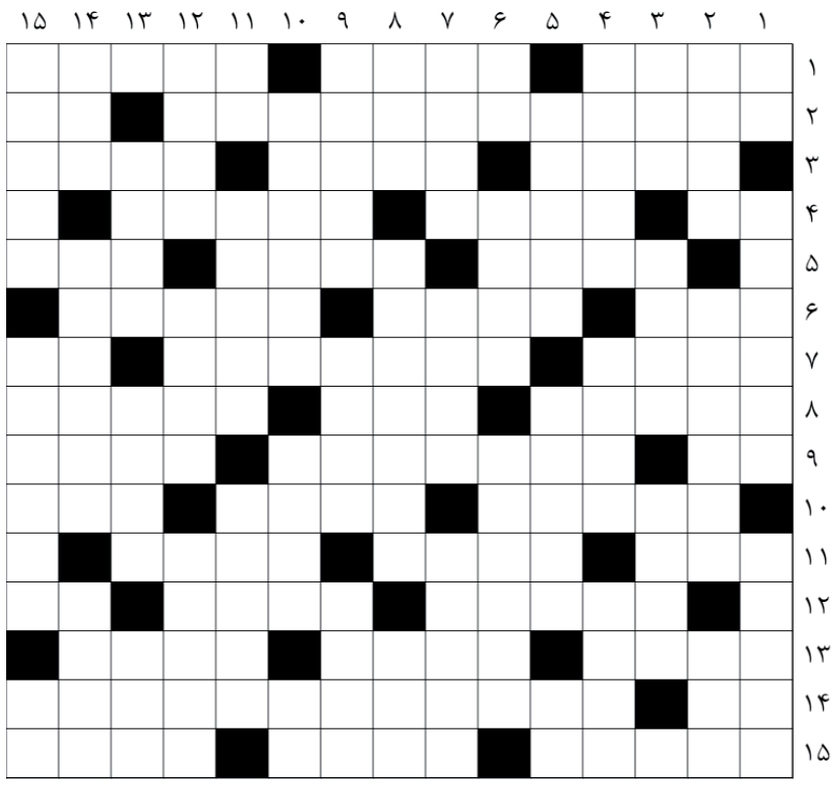

جدول ویژه

افقی: ۱) غیر از مورد قبلی ـ ارزیابی ذهنی ـ آب ورز ۲) ترس از محیط‌های بسته و تنگ ـ ضمیری انگلیسی ۳) برگزیدگان ـ فاقد نظم و سلیقه ـ رمانی نوشته شارلوت برونته ۴) نهیب ـ نهی‌کننده ـ خطوط میله‌ای اطلاعات کالا ۵) هدیه ـ پیچیده و مشکل ـ لباس آخرت ۶) سنگسار کردن ـ محفاظ مدارهای الکتریکی ـ صندلی دندانپزشکی ۷) افزونی ـ سنگر ـ بله فرانسوی ۸) از انواع عکاسی خبری ـ شوهر ـ محله صدمیدان تهران ۹) جدید ـ سه‌گانه سینمایی برادران واچوفسکی ـ خواهر زئوس ۱۰) مرکز بیلوروسی ـ فراوان‌ترین ماده آلی ادرار ـ نقاش دانمارکی قرن بیستم ۱۱) شروع ـ منت گذارنده ـ هنگام ۱۲) بانوی منتسب به یک خانواده سلطنتی ـ چکاندنی در تفنگ ـ تهوع ۱۳) حق حساب ـ کاسه‌گدایی ـ دستگاه شکل‌دهی فلزات ۱۴) گشاده ـ فیلمی درام به کارگردانی آنتونی مینگلا و بازی ژولیت بینوش ۱۵) همگرایی ـ فدراسیون جهانی کشتی ـ از قبایل صدر اسلام.

عمودی: ۱) راندن مزاحم ـ به وسیله غدد درون‌ریز تولید می‌شود ـ ماده اصلی گلوله ۲) بی‌اعتنا به قیدوبندها ـ حالتی در دریا ـ دشوار ۳) حیوان معروف نپال ـ لباس ملی پاکستان ـ اتحادیه جهانی پست ۴) هادی الکتریسیته ـ خصم ـ پیشوا ۵) سانحه رانندگی ـ گلی زیبا ـ تیر بیکاندار ۶) مذکر ـ ریشه خوراکی ـ نخستین عنصر ساخت بشر ۷) قسمتی از دستگاه تلفن ـ حلقه بین پیچ و مهره ـ پیشینیان ۸) مقابل آمد ـ از حکومت‌های ترک‌تبار تاریخ ایران ـ پاسخ مثبت ۹) آبگوشت ـ واحدی برای اندازه‌گیری مقدارهای خیلی کوچک ـ گفتار ۱۰) فصل بهار ـ برودت ـ پیشوندی منفی ۱۱) چیز ـ بهشت ـ دومین پادشاه پیشدادی ۱۲) تیری که با کمان اندازند ـ سرشت ـ آسانی ۱۳) زاپاس ـ پوسیده و فرسوده ـ چرک زخم ۱۴) قوم ساکن شمال ایران ـ نورسنج ـ ملکوتی ۱۵) به‌طور معمول و مکرر ـ صمیمیت و صداقت ـ دریا.

حل جدول عادی ۷۳۹۲

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ز	ی	س	ت	ن	■	ت	ب	ر	ی	ز	■	پ	ا	ر
۲	ه	م	ا	ی	و	ن	خ	ر	م	■	ه	ن	ر	چ	و
۳	ر	ا	م	ن	■	گ	ر	و	ه	ک	■	ب	ی	ا	ح
۴	خ	م	ر	■	گ	ر	ی	ز	■	ا	ر	ی	ا	ن	ا
۵	ن	■	ع	ر	ا	ب	■	ق	ر	ا	ر	■	ب	ن	
۶	د	و	■	ا	م	ن	■	ک	و	ز	ن	ه	ا	■	س
۷	■	ا	ق	ص	ی	■	خ	ی	ر	ا	ت	■	ص	د	ا
۸	س	ی	ل	ی	و	ی	ل	چ	ر	■	ف	ل	ا	ن	
۹	ی	ر	ه	■	ز	و	ر	ک	ی	■	م	ر	ی	ی	■
۱۰	ت	■	ک	ش	ی	د	گ	ی	■	ا	ح	د	■	ی	ر
۱۱	ی	خ	■	چ	ن	ب	ی	■	م	غ	ر	و	ر	■	ط
۱۲	ز	ا	پ	ا	ت	ا	■	ر	ک	■	خ	ا	ر	و	ت
۱۳	ن	خ	ا	غ	■	ل	و	ب	ی	ا	■	غ	ن	ا	ب
۱۴	ه	ا	ل	ت	ر	■	د	ق	ه	د	ا	ی	ت		
۱۵	ا	م	م	■	ه	و	ی	ز	ه	■	ر	و	س	ر	ی

حل جدول ویژه ۷۳۹۲

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	م	ج	م	ع	ه	■	س	ل	س	ا	ل	■	ص	ف	ت
۲	د	ا	ر	ا	ل	س	ر	و	ر	■	ف	ل	و	ر	ا
۳	ا	ح	ا	د	■	ک	ب	ر	ی	ا	■	چ	ر	ا	ر
۴	ه	د	ر	■	غ	س	ا	ل	■	س	ی	ا	ت	ی	ک
۵	ن	■	ت	م	ر	ک	ز	■	ا	م	ا	چ	■	ض	د
۶	ه	م	■	چ	ب	ه	■	ا	م	و	ر	ت	ی	■	ن
۷	ا	ن	ک	ه	ت	■	ش	ی	ن	ت	و	■	خ	ط	ی
۸	ن	ی	ا	ز	■	س	ن	ا	ی	ی	■	خ	ن	ی	ا
۹	ن	ف	ت	■	ک	ن	ک	ر	ه	■	ز	ا	ی	ر	
۱۰	ا	■	ا	ن	د	ا	و	ه	■	م	ا	د	■	ه	د
۱۱	ک	ت	■	س	ی	ب	ل	■	غ	ن	ی	م	ت	■	ر
۱۲	و	ص	ی	ت	ه	ا	■	س	ن	ج	ش	■	ه	ج	ا
۱۳	ن	و	ا	ر	■	د	ه	ل	و	ی	■	م	م	ر	ز
۱۴	د	ی	د	ن	ی	■	ب	ا	د	ل	ه	س	ت	ا	ن
۱۵	ا	ب	ه	■	م	گ	ا	م	ن	■	س	ا	ن	د	ا

حل جدول ۷۳۹۳

حل سودوکو ۵۲۶۷

۴	۷	۳	۶	۹	۲	۸	۱	۵
۵	۱	۶	۴	۳	۸	۷	۲	۹
۲	۹	۸	۷	۱	۵	۴	۳	۶
۷	۳	۲	۹	۴	۱	۵	۶	۸
۸	۵	۴	۳	۲	۶	۹	۷	۱
۱	۶	۹	۸	۵	۷	۲	۴	۳
۳	۸	۵	۲	۶	۴	۱	۹	۷
۹	۴	۷	۱	۸	۳	۶	۵	۲
۶	۲	۱	۵	۷	۹	۳	۸	۴

۱	۲	۵	۹	۶	۸	۴	۳	۷
۷	۳	۹	۴	۲	۱	۵	۸	۶
۴	۶	۸	۷	۵	۳	۹	۲	۱
۲	۷	۴	۸	۹	۶	۱	۵	۳
۹	۵	۶	۱	۳	۲	۷	۴	۸
۸	۱	۳	۵	۴	۷	۶	۹	۲
۵	۸	۲	۶	۷	۴	۳	۱	۹
۳	۴	۷	۲	۱	۹	۸	۶	۵
۶	۹	۱	۳	۸	۵	۲	۷	۴

۴	۱	۸	۹	۷	۲	۵	۶	۳
۵	۶	۷	۳	۴	۱	۹	۲	۸
۳	۹	۲	۵	۶	۸	۷	۴	۱
۹	۴	۳	۲	۱	۷	۸	۵	۶
۷	۲	۱	۶	۸	۵	۴	۳	۹
۸	۵	۶	۴	۹	۳	۲	۱	۷
۲	۸	۵	۷	۳	۶	۱	۹	۴
۱	۳	۴	۸	۵	۹	۶	۷	۲
۶	۷	۹	۱	۲	۴	۳	۸	۵

برای حل جدول اعداد باید در هر مربع کوچک‌تر ۳ در ۳ هیچ عدد تکراری وجود نداشته باشد.
همچنین هیچ عددی در یک سطر یا ستون مربع بزرگ ۹ در ۹ تکرار نشده باشد.

سودوکو ۵۲۶۸

			۵	۱	۶			
		۸				۳		
	۹						۴	
۱				۵				۳
۷			۲		۴			۶
۲				۸				۴
	۲						۱	
		۱				۷		
			۱	۹	۸			

			۴	۵	۱			
		۴				۲		
	۸						۷	
۸				۷				۳
۶			۹		۴			۸
۴				۱				۹
	۶						۴	
		۶				۴		
			۵		۷			

			۷	۳	۵			
		۶				۵		
	۹						۷	
۳				۸				۲
۸			۲		۶			۹
۴				۷				۵
	۵				۸			
		۳				۹		
			۳	۴	۱			